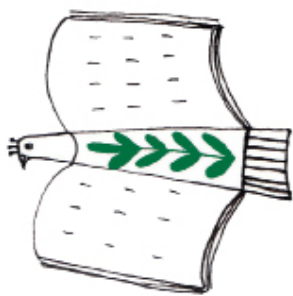




به سوی دانشی

در گفت‌وگو با مهدی آرابی
سرپرست کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان
استان یزد



برای رسیدن به وضعیت مطلوب در هر فعالیتی شنیدن سخنان کارشناسان و مجربان آن رشته اولین قدم است. به همین منظور در یک نیم‌روز بهاری برای مصاحبه با آقای «آرابی» به محل کار ایشان رفتیم. کتابخانه کودک در مرکز شماره سه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان یزد، جزو یکی از کتابخانه‌های استاندارد استان و کشور است. این کتابخانه در فضایی بزرگ با تعداد بالای کتاب و موضوعات مختلف با طبقه‌بندی دیویدی و به شکل قفسه باز در اختیار بچه‌ها قرار دارد. هرچند دوست داشتیم بچه‌ها را در فضا و در حال فعالیت ببینیم اما به دلیل شیوع ویروس کرونا در کشور، صندلی‌ها خالی از اعضا بود. صحبت با ایشان به طول انجامید که نکات ارزشمندی را بیان کردند.

دبستان فقط به کتاب‌ها نگاه می‌کردم ولی همان سال یک روز کتابی چشمم را گرفت. آن را از قفسه بیرون آوردم، دراز کشیدم و شروع به خواندن کردم. بعد از چند دقیقه پدرم بالشتی زیر سر من گذاشت و گفت: «گردنت درد می‌گیرد». آن روز با آن حرکت پدر فهمیدم کتاب‌خواندم برای او خیلی ارزش دارد و این حرکت ساده کتاب‌خوانم کرد. به خاطر دارم اولین کتاب قصه‌ای که من را به خود جذب کرد، کتاب «جوامع‌الحکایات»، اثر «محمد عوفی» با نثر اصلی بود. با این‌که متوجه همه مفاهیم آن نمی‌شدم ولی عاشقانه آن را مطالعه می‌کردم. کتاب «منصور حلاج»

از خود و فعالیت‌های شخصی، هنری و ادبی‌تان بگویید؟

۵۶/۵/۱ در یزد به دنیا آمدم. پدرم «عباس آرابی» از فعالان فرهنگی سیاسی یزد بود. قبل از انقلاب در خیابان مسجد جامع کتاب‌فروشی‌اش پایگاه فعالیت‌های فرهنگی و انقلابی بود. در خانه قدیمی‌مان اتاق شخصی نداشتیم، همه اعضای خانواده در پذیرایی می‌خوابیدند و حدود سه‌هزار جلد کتاب در اتاق‌ها بود. هرروز که چشم‌مان را باز می‌کردیم، کتاب‌ها روبه‌روی‌مان بودند. من تا چهارم



هم برای بچه‌های مان بازار کار ایجاد کرده‌ایم و هم سرانه مطالعه را بالا برده‌ایم. چون قصه‌ها از کتاب‌ها است و بچه‌ها برای انتخاب قصه خوب مجبور به مطالعه تعداد زیادی کتاب هستند. مجموع این‌ها نشان می‌دهد که کار در حوزه ترویج کتاب‌خوانی نتیجه می‌دهد و باید به این گونه فعالیت‌ها بیشتر پرداخت.

باتوجه به این‌که در بخش کتاب و کتابخوانی کانون فعالیت دارید و این‌جا هم کتابخانه‌ای بزرگ دارید، ویژگی کتابخانه خوب را چه می‌دانید؟

یکی از خوش‌شانسی‌های من در زندگی مربی‌گری در کانون بود. بعد از گذشت سه‌سال متوجه شدم چه جهان بی‌نظیری است و بی‌نظیرها همیشه از چشم‌ها پوشیده هستند و این خودش باعث جلوگیری از ورود ناهل و نامحرم خواهد شد که نکته مثبتی است. کانون پرورش‌فکری تنها کتابخانه تخصصی کودک و نوجوان کشور است که تمامی کتاب‌هایش از فیلتر کارشناسانی که خود از نویسندگان برجسته این حوزه هستند، عبور می‌کند. تمام کتاب‌های ما بر اساس سیستم ویژه‌ای خریداری شده و فرزند شما در امنیت کامل سراغ کتاب‌ها می‌رود، پس نگران محتوا نیستید و می‌توانید مطمئن باشید از لحاظ ایدئولوژی و فرهنگ روی او تاثیر منفی نمی‌گذارد. هیئت‌گزینش انتخاب کتاب در طول تاریخ پنجاه ساله کانون متفاوت بوده و این خود دلیل تخصصی‌بودن کتابخانه کانون برای کودک است.

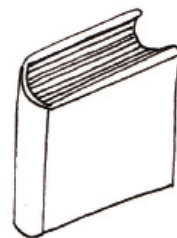
در این کتابخانه دو نکته اهمیت ویژه‌ای دارد: اول بحث کتاب است و دوم این‌که اعضای کتابخانه کانون فقط نباید به دنبال کتاب بروند. ما نزدیک به پنجاه فعالیت فرهنگی هنری را به بهانه‌های کتاب برای کودک انجام می‌دهیم؛ اعم از نقاشی، سفال‌گری، قصه‌گویی، کاردستی، فعالیت‌های ادبی، علمی، هنری، مذهبی و ... که همه این‌ها ختم به کتاب می‌شوند. مثلا فرزندان در کانون، نقاشی می‌کشند و مربی ما به گونه‌ای کلاس نقاشی را هدایت می‌کند که درنهایت با اشتیاق کتاب را به خانه می‌برد. این خیلی مهم است که کودک یاد بگیرد چگونه کتاب را بخواند که برایش مفید واقع شود. پس کتاب را برمی‌دارد و با پیش‌زمینه‌ای که مربیان ایجاد کرده‌اند آن را مطالعه می‌کند. چون بحث کتاب‌خوانی و مفیدخوانی از هم جدا است. ما در کشور افراد زیادی داریم که بسیار کتاب‌خوان هستند، ولی متأسفانه درست نمی‌خوانند و ای کاش که اصلا نمی‌خوانند. حضرت‌علی(ع) می‌فرماید: «من از انسان‌های جاهل نمی‌ترسم از افرادی که خرده‌علم دارند می‌ترسم.» این افراد همان کسانی هستند که کتاب را درست نمی‌خوانند.

نیز دومین کتاب تاثیرگذار در زندگی من بود. مراوداتم در زمینه کتاب‌خوانی و آشنایی با «محمدعلی کریمی»، شاعر یزدی، بیش از پیش شوق خواندن را در من ایجاد کرد. سال‌ها بعد از آن وارد عرصه موسیقی و بعد با قصه‌گویی آشنا شدم. در قصه‌گویی با قصه «پیرچنگی» از مثنوی معنوی شروع به کار کردم که استقبال بی‌نظیری از آن شد و حتی برای اجرا به هندوستان و سوئد هم دعوت شدم. این موفقیت باعث شد کار قصه‌گویی را حرفه‌ای‌تر دنبال کنم و داور قصه‌گویی در جشنواره‌های بین‌المللی، کشوری، استانی و منطقه‌ای شوم. این داوری‌ها روزبه‌روز ذهن من را فربه‌تر کرد و باعث شد تا ضمن شرکت در کارگاه‌های مختلف از دانش استادانی چون دکتر «فرزانه فرازمند»، «اسدالله شکرانه» و «علی خانجانی» و اساتید خارجی بهره بگیرم. بنده با همکاری کانون پرورش‌فکری آثاری را تولید کردم که ریشه در ادبیات دارد و این آثار را «موسیقی روایی» نامیدیم؛ به این شکل که قصه‌ای از کتاب را انتخاب و براساس آن آهنگ‌سازی می‌کردیم، درنهایت کنسرت به شکل موسیقی و قصه‌گویی هم‌زمان اجرا می‌شد. «شیخ‌صنان» از عطار، «رستم‌وسپهراب» از شاهنامه، «موسی‌وشبان» از مثنوی معنوی و چند اثر دیگر که نویسندگان یزدی «فاطمه قانع و محمدرضا آخوندی»، قصه‌هایش را نوشته بودند. سعی بر این بود که کارها با ادبیات پیوند داشته باشد. یکی از کارهای بزرگی که انجام دادیم در جهان بی‌نظیر بود، برگزاری اولین کنسرت کتاب دنیا با اثری از استاد «ناصر کشاورز» به نام «فرشته‌ای از آسمان» بود. این کتاب، قصه به زبان شعر است. برای آن آهنگ‌سازی کردیم و ارکستر هم اجرا کرد. به هر کدام از افراد، در بدو ورود، یک نسخه از کتاب داده شد و نتیجه‌اش این شد که در پایان کنسرت چهل‌وپنج دقیقه‌ای، سیصدنفر کتاب را خوانده و خواهان خرید آن بودند. این کار بعدها به یونسکو هم معرفی شد.

از تجارب عملی خود در ارتباط با رواج کتاب‌خوانی بگویید؟

من بابت این‌که چگونه مطالعه را در جامعه رواج بدهم، کار کرده‌ام و از اغلب فعالیت‌هایم نتیجه مطلوب گرفته‌ام. از جمله جلسات خوانش متون کهن و برگزاری جلسات شعرخوانی اشعار حافظ، تذکره‌الاولیا و گلستان سعدی. این جلسات آن قدر تاثیر داشت که گروهی از حاضران در محفل ما، خودشان جلسات حافظ‌خوانی تشکیل دادند. یکی دیگر از تجربه‌های خوب من تولید آثار موسیقایی روایی بود که در سایت‌های معتبر قابل نمایش است. زمانی که با «آمنه اولیا» انجمن تخصصی «قصه‌گویان سروش» را راه‌اندازی کردیم، با ده نفر شروع به کار کردیم ولی الان ششصد عضو فعال داریم و سالانه با اعضای خود در شش تا هفت جشنواره شرکت می‌کنیم. به این ترتیب

کتاب باید خوانده شود ولی نباید به تسخیر آن در بیابیم. باید آن را از لباس هنری خارج کرده و وجه عینی و واقعی‌اش را تجربه کنیم.



به پنجاه فعالیتی که به کتاب خواندن ختم می شود، اشاره کردید، لطفا بیشتر توضیح دهید.

در این جا به خواست آقای آرایبی به محوطه سبز بیرون کانون رفتیم. ایشان با اشاره به درخت توتی که هم توت سفید داشت و هم سیاه، گفت: بخشی از مطالعه ما تماشای درخت توت است. غور کردن در این که چگونه یک درخت می تواند میوه ای دو رنگ بدهد، مفهوم «پیوند» را به دنبال خود دارد. پیوند به این معنا که تو شاید مردی تندخو و بداخلاق باشی و همسرت فرد مهربانی باشد یا بالعکس، ولی اگر همدیگر را درک کنید و کنار هم قرار بگیرید میوه ای شیرین می دهید و شر در خیر نابود می شود. فقط با مکتوبات نمی توانیم این موضوع را در باور فرزندان مان بنشانیم بلکه باید با مطالعه میدانی به او یاد بدهیم. پس بخشی از محتوای مطالعه، دیدن است. حواس مان باشد کتاب های کاغذی مانع رشد بچه ها نشوند. محتوای کتاب ها حقیقتی است که در ذهن نویسنده مونثاژ و هنرمندانه رنگ شده است، پس آنچه به اثر هنری تبدیل شده شاید از واقعیت جامعه فاصله دارد.

نتیجه می گیریم بچه های مان را فقط به مطالعه کتاب تشویق نکنیم؛ زیرا اگر بچه ها فقط در کتاب وارد شوند خطر عدم واقعیت پذیری آن ها را تهدید می کند. متأسفانه سیستم آموزش و پرورش ما این گونه است. کتاب هایی که در دانشگاه خوانده می شود در زندگی افراد به کار نمی آید. در این مسئله اشکال از کتاب نیست. کتاب باید خوانده شود ولی نباید به تسخیر آن در بیاییم. باید آن را از لباس هنری خارج کرده و وجه عینی و واقعی اش را تجربه کنیم. برای مثال من سخنان سعدی را با جامعه منطبق می کنم و با مصادیق مدیریتی پنج قصه می نویسم و نام آن را «مدیریت در گلستان سعدی» می گذارم. حال اگر من فقط گلستان سعدی خوانده باشم و تجربه ای از مدیریت عادی جامعه نداشته باشم تئوری های اشتباهی می دهم که فقط به درد پایان نامه های داخل کتابخانه می خورد. پس مطالعه قدم اول است. قدم دوم برای ترویج مطالعه کودکان این است که کتابخانه ها باید جذابیت بصری و هنری داشته باشند. قدم سوم راجع به شخص کتاب دار است. در یکی از استان ها به کلاس قصه گویی می روم، کتابخانه از نظر مالی وضعیت مطلوبی است و کتاب های خوبی هم دارند. اما کتاب داران آن جا فقط ملاک آراستگی را دارند، در حالی که کتاب دار علاوه بر ظاهر مناسب باید کتاب شناس هم باشد و بداند کتاب خاصی که از او خواسته شده کجاست و در چه زمینه ای است تا بتواند آن را معرفی کند. بسیاری از بچه ها که به ما مراجعه می کنند دارای مشکلات خانوادگی فراوانی هستند و اگر کتاب دار در روانشناسی کودک سررشته ای نداشته باشد آن ها را به قهقرا می برد. کتاب دار باید آراسته، خوش رو، کتاب شناس و آشنا با دنیای کودک

زمانی کودکان شما کتاب خوان می شوند که دانایی در جامعه ارزش داشته باشد. در غیر این صورت انگیزه و شوقی برای کتاب خواندن نیست. شما در مدارس باید برای کودک کتاب خوان جایگاه ویژه ای در نظر بگیرید؛ نه این که سر صف او را کتاب خوان معرفی کنید بلکه باید او را در برنامه ریزی آموزشی مدرسه مشارکت دهید تا تاثیر مشارکتش را ببیند. در تولید محتوای فرهنگی و هنری مدرسه مشارکت کند و طرف مشورت معلم و مدیر باشد.

باشد. تا زمانی که جامعه ما در حوزه کتابداری به این مرتبه نرسیده علاقه بچه ها به کتاب و کتاب خوانی لنگ می زند. قدم چهارم تنوع موضوعی کتاب ها است؟ برخی از کتابخانه های سطح شهر در خیلی از حوزه ها کتاب ندارند یا کم دارند و یا کتاب ها حزبی و فرقه ای انتخاب شده اند. اگر این طور باشد این کتابخانه، کتابخانه نیست. تازه بعد از این، کتابخانه ها پر از کتاب های کاغذی می شود و جای کتاب های صوتی خالی است.

کتاب های کودک قطر کمی دارند و چیدمان شان به شکل سنتی، دیدن تصاویر و جلد کتاب را برای بچه ها مشکل می کند. آیا بهتر نیست چیدمان کتاب را تغییر دهیم؟

موافقم. زمانی یکی از کارشناسان کتاب، طرحی داده بودند بابت استفاده از برجسب های رنگی برای کتاب ها تا تفاوت رنگ برجسب ها بر اساس موضوع، به بازیابی سریع موضوعی کتاب کمک کند. یعنی هر موضوع یک رنگ داشته باشد. در کانون تعداد کتاب ها زیاد است و نمی توان همه را به شکل نمایشگاهی چید. در مراکز کانون مربی ها هر کدام به شیوه ای کتاب ها را معرفی می کنند؛ از جمله با گنجینه یا غار کتاب. مثلاً کتاب داران غاری درست کرده اند و کتاب های توصیه شده شان را درون غار قرار داده اند. دست بچه ها را داخل غار می برند و با گفتن اجی مجی کتابی بیرون می آورند. کار ارزش مند دیگری است که کانون انجام داده است طراحی سامانه ای که در آن کتاب به همراه عکس جلد و به صورت کامل معرفی می شود. ایده هایی از این دست بسیار کارگشا است.

من به چند مورد برای بهتر شدن وضعیت کتابخانه ها اشاره می کنم:

۱- نمایشگاهی چیدن کتاب های پیشنهاد شده از جانب مربی؛

۲- تاسیس سامانه ای که معرفی، خلاصه و عکسی از جلد کتاب ها را داشته باشد؛

۳- بچه هایی را که عضو کتابخانه می شوند کتاب شناس کنیم. جلساتی داریم با عنوان «بحث کتاب» که با بچه ها در مورد کتاب گفت و گو می کنیم. هدف از این جلسات فریه کردن ذهن کودک جهت انتخاب کتاب است؛ یعنی کودک بیاموزد که چه کتابی را باید انتخاب کند.

من شخصا در انتخاب کتاب کودک بسیار سخت گیر و جدی هستم. مادری دارم که تا کلاس سوم بیشتر درس نخوانده ولی قبل از انقلاب، تمام کتاب های «دکتر شریعتی» را که کتاب ممنوعه بوده خوانده است، چون در آن زمان همه شوق مطالعه داشتند. زمانی کودکان شما کتاب خوان می شوند که دانایی در جامعه ارزش داشته باشد. در غیر این صورت انگیزه و شوقی برای کتاب خواندن نیست.

شما در مدارس باید برای کودک کتاب خوان جایگاه ویژه ای در نظر بگیرید؛ نه این که سر صف او را کتاب خوان معرفی کنید بلکه باید او را در برنامه ریزی آموزشی

فقط با مکتوبات نمی‌توانیم این موضوع را در باور فرزندانمان بنشانیم بلکه باید با مطالعه میدانی به او یاد بدهیم.

پس بخشی از محتوای مطالعه، دیدن است.

حواسمان باشد کتاب‌های کاغذی مانع رشد بچه‌ها نشوند. محتوای کتاب‌ها حقیقتی است که در ذهن

نویسنده مونتاژ و هنرمندانه رنگ شده است، پس آنچه به اثر هنری تبدیل شده شاید از واقعیت جامعه فاصله دارد.



باید شروع کنیم به نمادسازی در طرح دیوار، لباس و یا حتی روسری و مقنعه.

۳- نبود ساعت جدی مطالعه در تمام مدارس؛
۴- اقتصاد و سیاست در مقابل فرهنگ ارزش بیشتری دارد و ادبیات جایگاه خود را گم کرده است.

معلمان چه نقشی در پرورش کودک کتابخوان دارند؟

• قبل از این‌که به بحث نقش معلم بپردازیم؛ مهم‌ترین بحث ما در کتابخوان کردن بچه‌ها، خانواده‌ها هستند. من در فعالیت‌های فرهنگی، قبل از این‌که با بچه‌ها آشنا شوم، در جلسه‌ای با خانواده‌ها از آن‌ها می‌خواهم که به کتابخوانی توجه کنند. چون مدرسه به‌تنهایی نمی‌تواند کاری انجام دهد. مثلاً از مادران می‌خواهم تنها به کتابفروشی بیایند بعد همان‌جا کتابی را روخوانی، قصه‌گویی و یا شعرخوانی می‌کنیم. در برخی مواقع مادران مشکلاتشان را بیان می‌کنند و ما متناسب با آن کتابی را معرفی می‌کنیم.

• در مرحله بعد معلم و افراد بانفوذ مدرسه باید کتابخوان باشند. آن‌ها می‌توانند کتاب‌های رنگ و لعاب‌دار را طوری که دانش‌آموزان ببینند، در دست بگیرند و در حیاط قدم بزنند. وقتی بچه‌ها معلم را کتاب به دست ببینند، دور او جمع می‌شوند و او کتاب را برای‌شان می‌خواند، این شوقی به‌وجود می‌آورد که بچه‌ها را برای داشتن کتاب و در نهایت خریدش مشتاق می‌کند. پس معلمان بانفوذ باید کتابخوان باشند و با نمایش کتابخوانی بچه‌ها را به مطالعه جذب کنند.

• نکته بعدی این است، اگر دقت کرده باشید، در فیلم‌های اخیر که از سیما پخش می‌شود، بدون استثنا، سکانسی از برج میلاد گنجانده شده است که با هدف نمادسازی است. حال سوال این است چقدر در کارهایی که مدرسه انجام می‌دهد نمادهای کتاب و مطالعه آزاد وجود دارد؟ باید شروع کنیم به نمادسازی در طرح دیوار، لباس و یا حتی روسری و مقنعه.

• مدارس ساعت مطالعه آزاد داشته باشند. ساعت مطالعه باید جذاب‌ترین ساعت روز، یعنی اول وقت و در فضاهایی مثل کتابفروشی و مراکز فرهنگی، باشد. برای مثال می‌توان ساعت هشت صبح در یک پارک کلاس مطالعه آزاد برگزار کرد و مربی به تعداد دانش‌آموزان کتاب بردارد. همه صبحانه بخورند و کتاب بخوانند. پس از تمام‌شدن وقت کتاب‌ها را به خانه ببرند و عمیق‌تر مطالعه کنند. در آخر بهترین‌ها را در کانال عمومی و به اسم خودشان قرار دهند این‌چنین دانش‌آموز به بهانه این کار مطالعه می‌کنند.

• جلوه‌های به‌روز کتابخوانی را متنوع کنیم. برای مثال یکی از معلمان شما خانم «حاجی حسینی» برای دانش‌آموزانش جلسات حافظ‌خوانی گذاشت و بچه‌ها را به انجمن حافظ‌خوانی آورد؛ از بچه‌ها فیلم گرفت و در

مدرسه مشارکت دهید تا تاثیر مشارکتش را ببیند. در تولید محتوای فرهنگی و هنری مدرسه مشارکت کند و طرف مشورت معلم و مدیر باشد. حتی باید مربی به‌طور نامحسوس او را به‌خاطر کتابخوانی بالا ببرد و اگر حرف نامربوطی زد به او بگوید حرف تو چیزی کم دارد و فلان کتاب را به او معرفی کند تا با خواندن کتابی دیگر، در سخنش تجدیدنظر کند و بفهمد که باید بیشتر مطالعه کند. کانون پرورش‌فکری به دانایی بچه‌ها احترام می‌گذارد. مثلاً کانون از کاردستی‌های ساخت بچه‌ها بازارچه درست می‌کند و درنهایت پولش را یا خود بچه‌ها برمی‌دارند و یا به خیریه می‌دهند. بچه‌های کانون کتاب‌سازی می‌کنند.

به‌ظاهر کتاب‌سازی در اکثر مدارس انجام می‌شود. منظور شما از کتاب‌سازی چیست؟ و اگر انجام شود چه دستاوردی خواهد داشت؟

کتاب‌سازی به دو شکل انجام می‌شود. یک همان آثاری است که بچه‌ها درست می‌کنند؛ یعنی دانش‌آموز یک نقاشی می‌کشد و سپس برای آن قصه می‌سازد. در روش بعدی او کتابی را می‌خواند و چون با ظاهر یا صفحه‌آرایی‌اش موافق نیست با همان محتوا، کتاب جدید را تولید می‌کند. گاهی کتابی را می‌خواند ولی محتوای آن مورد پسندش نیست. آن داستان را به زبان خودش بیان می‌کند و به تصویر درمی‌آورد. نکته جالب در حوزه قصه این است که ما ملزم به امانت‌داری نیستیم. در کل دنیا دوهزار قصه بیشتر نداریم، اما میلیون‌ها قصه از دوهزار قصه اقتباس و با روایت‌های مختلف بیان شده است.

یک‌سری از فعالیت‌ها به قالب تبدیل شده است؛ مثل تعریف قصه از زبان معلم و کشیدن نقاشی به‌دست بچه‌ها. این فعالیت خوب است اما کافی نیست. آن چیزی که مدارس ما نیاز دارد خلاقیت کتاب‌داران و مربیان کتابخوانی است.

البته کانون پرورش‌فکری در بحث نقاشی بسیار تکنیکی و صحیح آموزش می‌دهد. به بچه‌ها مدل نمی‌دهد. بچه‌ها چشم‌های‌شان را می‌بندند و مدلی را که تجسم کرده‌اند می‌کشند. معمولاً اعضای کانون در اکثر جشنواره‌های خارجی رتبه‌های ممتازی کسب می‌کنند. اما در بحث کلیشه‌ای شدن و تلفیق نکته‌ای وجود دارد و آن این است که ما برای ایجاد شغل کتابخوانی در کشور برنامه‌ای نداریم. تجربه ثابت کرده است که هر چه جلو می‌رویم از کتابخواندن دور می‌شویم.

از مصائب کار بگویید.

به صورت موردی می‌گوییم

۱- جمعیت زیاد دانش‌آموزان و نبود بستر مناسب به نسبت جمعیت؛ مثلاً برای نشست‌های کتابخوانی با معلمان یزدی، امکانات ما در حد دوازده نفر است؛

۲- برخی از معلمان و مربیان ما به کتاب علاقه ندارند؛



وقتی با خانواده‌هایی که کتابخوان‌های خوبی هستند رفت‌وآمد کنیم، فرزندان نیز در ارتباط با این افراد تحت تاثیر قرار می‌گیرند. یا می‌توانیم در مدرسه با خانواده‌های گروه‌های کتابخوانی راه‌اندازی و باهم رفت‌وآمد کنیم. کار فرهنگی را مختص مدرسه ندانیم و در خانه به آن ادامه دهیم.

سایت‌های مختلف قرار داد. این کار باعث شد خانواده‌ها هنوز هم به حافظ‌خوانی بیایند. یکی از جلوه‌های به‌روز کتاب‌خوانی که در آن باید دانایی تشویق شود، همین است.

در گذشته این اسباب را نداشتیم ولی حافظ‌خوانی و شاهنامه‌خوانی در روزمره مردم جاری بود. از طرفی فرق است بین کار عمیق فرهنگی و کاری که فقط برای جلب توجه است.

وقتی دانایی در جامعه قیمت ندارد باید حداقل صورتش را حفظ کنیم تا روزی سیرتش هم مجال رشد پیدا کند. مثلا در یزد فقط صورتی از خشت و گل‌ها باقی مانده بود ولی حفظ همان‌ها یزد را شهرجهانی کرد. اصل این است که دانایی وجود داشته باشد. اجرای نمایش دانایی هیچ مشکلی ندارد؛ من مسئولیت اولین گروه موسیقی از یزد را که به خارج از کشور رفت، بر عهده داشتیم. آن زمان هجمه زیادی علیه من صورت گرفت که چرا آرایبی به بچه‌ها منبر و تریبون می‌دهد و چرا برای کودکان و نوجوان کنسرت می‌گذارد و از محل درآمد به آن‌ها پول می‌دهد. خوشایند نیست بگویم ولی بچه‌های یزدی اکثرا اعتماد به نفس پایینی دارند. برخی مسئولین هم از دادن اعتماد به نفس واهمه دارند چون می‌ترسند همین بچه‌ها بزرگ شوند و اولین قربانی‌ها، همان کسانی باشند که زمانی به آن‌ها اعتماد به نفس داده‌اند.

در بحث کتاب بین مدارس و کانون چه ارتباطی بوده و به چه نتیجه‌ای رسیده است؟

در کانون پرورش‌فکری برای چندین سال طرحی داشتیم با عنوان «کانون، مدرسه». بچه‌ها به تعداد محدود (چون تعداد صندلی‌های مان محدود است) در ساعت مشخصی به کانون می‌آمدند و ما برای آن‌ها برنامه‌های فرهنگی هنری داشتیم. آن‌ها از ما کتاب به امانت می‌گرفتند. این طرح بسیار خوب بود. قرار شد معلم‌ها نیز همراه دانش‌آموزان به کانون بیایند تا از مربی‌های ما ایده بگیرند چون مربی‌های ما خلاقانه و متناسب با محتوای کتاب برنامه اجرا می‌کردند. برگزاری جشنواره‌های قصه‌گویی خیلی خوب بود و بسیاری از معلم‌ها شرکت کردند و قصه‌گویی را یاد گرفتند و حتی مجبور شدند کتاب بخوانند. مثلا خانم «سرکار خیاط» مجبور شد چهل کتاب بخواند تا یک قصه را انتخاب کند.

در مدارس هم باید جشنواره قصه‌گویی گذاشته شود و از بچه‌ها بخواهند تا کتابی از میان کتاب‌های کتابخانه انتخاب کنند تا با کتاب‌خواندن و قصه‌گفتن آشنا شوند. تیم داوری، گوشی، میکروفن و سالن اجرا داشته باشند تا کار متفاوت و جدی به نظر بیاید. بچه‌ها لباس خاصی به غیر از فرم مدرسه بپوشند؛ پشت همه این موارد

نکات تربیتی و روان‌شناختی است. هم‌چنین شارژ کردن کتاب‌های کتابخانه حتما باید زیر نظر کارشناس باشد و گاهی یک‌بار نمایشگاه کتاب برگزار شود. نکته مهم برای ارتقای مدرسه شرکت معلم‌ها در جلسات فرهنگی حافظ‌خوانی، سعدی‌خوانی، مثنوی‌خوانی در سطح شهر است. باید اعضای کادر موسسه برای این کار ارزش قائل شوند، همان‌طور که مهندس «سفید» به جشنواره قصه‌گویی می‌آید و این یعنی ارزش دادن به دانایی.

آیا کتاب‌هایی را که فرزندان انتخاب می‌کنند می‌پسندید؟

فرزند من اصلا دوست ندارد عضو کانون شود. چون او به کتاب‌هایی علاقه دارد که تنها در کتاب‌فروشی‌های خاص وجود دارد. این به این معنی نیست که کانون کتاب‌های خوبی ندارد، بلکه پسند پسر من در مطالعه چیز دیگری است و من مجبورم او را به جاهای دیگر ببرم تا کتاب‌های علمی با صفحه‌آرایی جذاب بخرد؛ من به او احترام می‌گذارم.

چگونه بچه‌ها مفیدخوان می‌شوند؟

کتاب‌خواندن با مفیدخواندن بسیار متفاوت است. ما در موضوع کمیت دچار ثبات شدیم و فقط علاقه‌مندیم که فرزندان زیاد کتاب بخوانند. برای این‌که فرزندان کتاب‌های باکیفیت بخواند باید رفت‌وآمد با درست‌خوان‌ها را در زندگی‌مان قرار دهیم. به‌عنوان مثال وقتی با خانواده‌هایی که کتاب‌خوان‌های خوبی هستند رفت و آمد کنیم، فرزندان نیز در ارتباط با این افراد تحت تاثیر قرار می‌گیرند. یا می‌توانیم در مدرسه با خانواده‌ها گروه‌های کتاب‌خوانی راه‌اندازی و باهم رفت‌وآمد کنیم. کار فرهنگی را مختص مدرسه ندانیم و در خانه به آن ادامه دهیم. این نکته زیرساخت می‌خواهد و اگر آن‌را ایجاد نکنیم بچه‌ها به سمت کتاب‌هایی جذب می‌شوند که مناسب آن‌ها نیست و گریزی هم ندارد. باید از کودکی این بستر را فراهم کنیم. خوشبختانه جلسات کتاب‌خوانی در یزد شروع شده و بچه‌ها هم از آن استقبال می‌کنند.

و سخن آخر؟

دو آرزو دارم که هنوز اجرا نکرده‌ام یکی «هر خانه یک کتابخانه» است. من اعتقاد دارم در هر خانه باید یک کتابخانه وجود داشته باشد و بچه‌ها از کتابخانه‌های‌شان عکس بفرستند و یکدیگر را ترغیب کنند. دیگری «انتشارات خانوادگی» است. برای مثال در خانواده بزرگی چهل نفر وجود دارد. اگر یکی از اعضای خانواده کتابی نوشت بتواند در خانواده خود و در تیراژ پایین منتشر کند یا حتی اگر کارشناس، صلاحیت عمومی آن را تایید کرد بتواند با تیراژ بالا چاپ کند.

شنیدن صحبت‌های شما بسیار ارزشمند و پربار بود. بسیار سپاسگزارم از این‌که اندوخته‌های‌تان را با ما به اشتراک گذاشتید.